

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

بحث در مراد از کلمه «حال» در عنوان محل نزاع است. بیان شد که ملاک در محل نزاع موردی است که زمان نسبت و زمان تلبس متعدد باشد و همچنین تلبس در آینده نباشد در نتیجه به نظر مرحوم آخوند مراد از حال، حال تلبس است؛ یعنی باید دید اگر ذاتی تلبس به مبدأ داشت آیا فقط در متلبس حقیقت است یا اگر از بین رفت و منقضی شد نیز همچنان استعمال حقیقت می‌باشد یا خیر؟! ایشان برای مدعای خود یک دلیل و مؤید ذکر نمود که دلیل مثال‌هایی بود که ذکر شد. مؤید نیز عدم وجود زمان در اسم بود.

گمان وجود اشکال در بیان مرحوم آخوند

برخی مانند مرحوم میرزای قمی و مرحوم مشکینی می‌فرمایند: مقصود از حال، حال نسبت است. مرحوم مشکینی نیز در حاشیه کفایه می‌فرماید: این‌که مرحوم آخوند فرموده مقصود حال تلبس است سهو قلم از ایشان یا سهو قلم از نسخ می‌باشد.^[1]

به نظر ما حق با مرحوم آخوند بوده و مقصود حال نطق نیست بلکه مقصود باید حال تلبس باشد در نتیجه این‌که برخی می‌گویند در نسخه بدل چنین وارد شده‌است و یا احتمال سهو قلم صحیح نیست؛ چرا که تعبیر «ما انقضی عنه» در مورد تلبس معنا دارد اما در مورد نسبت بی معنا است به این صورت که اگر ذات متصف به مبدأ شد از آن‌جا که انقضا به حسب واقع است، می‌توان گفت مبدأ چه زمانی منقضی شده‌است اما این مسئله در نسبت صحیح نیست، ما نیز گفتیم زمان نسبت و حال در اختیار متکلم است.

علاوه بر این چنین سهو قلمی از مرحوم آخوند که این مقدار در مورد این مسئله توضیح داده‌است بعید می‌باشد. سهو از ناسخ نیز بعید است؛ در نتیجه باید بگوئیم مرحوم آخوند به حال تلبس تکیه دارد.

البته اگر بگوئیم مقصود مرحوم آخوند متلبس به مبدأ در حال تلبس است، ادعای لغویت آن صحیح می‌باشد چرا که نتیجه آن مشتق در ذاتی که متلبس در حال تلبس بوده‌است می‌شود. اما مدعای مرحوم آخوند این است که مراد از حال، حال تلبس است نه این‌که متلبس در حال تلبس باشد.

علاوه بر این قرائنی وجود دارد که در زمان نسبت انقضاء معنا نداشته و آن‌چه زمان انقضاء در آن معنا دارد تلبس است مانند این‌که نسبت دارای واقعیت نبوده و حاکم در آن متکلم است یا این‌که نسبت بدون تشکیل قضیه ممکن نیست در حالی‌که محل نزاع در مفهوم لغوی و تصویری مشتق است نه مفهوم تصدیقی آن یا این‌که انقضاء در نسبت معنا ندارد.

اثبات شد که مقصود مرحوم آخوند از حال، حال تلبس است نه حال نطق یا نسبت. مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه در این بحث مطلبی را مطرح نموده است که اصل آن در کلمات مرحوم اصفهانی ذکر شده است. ایشان می‌فرماید: هیچ یک از سه زمان نطق، تلبس و نسبت حکمی میان موضوع و محمول مقصود نیست. ایشان دو دلیل بر مدعای مذکور اقامه نموده است:

دلیل نخست: حال نطق، تلبس و نسبت از زمان وضع متأخر می‌باشند؛ به این بیان که در هنگام وضع واضح هنوز تلبس در عالم خارج واقع نشده و متکلم از تعبیر «ضارب» استفاده ننموده است بلکه ابتدا لازم است هیئت وضع شود؛ در نتیجه معقول نیست متأخر در مقدم أخذ شود. هر چند مرحوم اصفهانی این دلیل را در نسبت مطرح نموده است اما مرحوم امام آنرا توسعه داده و نسبت به هر سه حال مطرح نموده است.

دلیل دوم: هیئت مشتق معنای حرفی دارد، حال آن‌که زمان معنایی اسمی دارد و در نتیجه زمان از مفهوم مشتق خارج می‌باشد.

ایشان در ادامه می‌فرماید: باید طریقی طی شود که کلمه «حال» در عنوان محل نزاع ذکر نشود، پس باید بگوئیم آیا مشتق برای مفهومی وضع شده است که تنها برای متصف به مبدأ باشد یا اعم از آن است؟^[2]

عمده دلیل نخست است که در پاسخ از آن می‌گوئیم این سه از حیث وجود متأخر هستند نه از حیث تصور که اقتران آن‌ها با زمان وضع ممکن است؛ در نتیجه واضح در هنگام وضع هیئت «فاعل» زمان تلبس و عدم تلبس یا زمان نسبت و نطق را می‌تواند تصور نماید.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. «(163) قوله: (هو حال التلبس لا حال النطق). إلى آخره. وحقّ العبارة هو حال النسبة وإلا يلزم كون المشتق حقيقة فيما لم يتلبس بعد أيضا، لأنّ الذات متلبسة بالمبدأ في حال التلبس، فضلا عما انقضى عنه المبدأ، والظاهر أنّه سهو من القلم أو من الناسخ. ولا يذهب عليك أنّ هذا النزاع لا ينافي ما سيأتي من بساطة مفهوم المشتق، بتقريب: أنّه لو أخذ حال النطق أو حال النسبة في مفهوم المشتق لكان مركبا، بل المراد: أنّ العنوان البسيط الذي وضع له المشتق هل هو منتزع من تلبسها حال النطق أو من تلبسها حال النسبة؟ ثمّ إنّ توضيح المطلب يتوقف على بيان موارد استعمال المشتق، فنقول: إنّ حال الجري و حال التلبس: إمّا متطابقان أو مختلفان، فالأوّل له أمثلة ثلاثة: «زيد ضارب الآن» إذا كان لفظة «الآن» قرينة على تعيين كلا الحالين، و «زيد كان ضاربا أمس»، و «زيد سيكون ضاربا غدا»، فالأخيران مجاز على اعتبار حال النطق دون الآخر، فإنّه بناء عليه يكون الجميع حقيقة.» كفاية الاصول (با حواشی مشکینی)، ج 1، ص: 239.

[2]. «الخامسة: في المراد من الحال: بعد ما أشرنا إلى أنّ الكلام في المشتق إنّما هو في المفهوم اللغوي التصوري يتضح أنّ المراد بالحال في العنوان ليس زمان الجري والإطلاق، ولا زمان النطق، ولا النسبة الحكمية، لأنّ كلّ ذلك متأخر عن محلّ البحث، ودخالته في الوضع غير ممكن، وبما أنّ الزمان خارج عن مفهوم المشتق لا يكون المراد زمان التلبس، بل المراد أنّ المشتق هل وضع لمفهوم لا ينطبق إلّا على المتّصف بالمبدأ أو لمفهوم أعمّ منه؟ وإن شئت قلت: إنّ العقل يرى بين أفراد المتلبس فعلاً جامعاً انتزاعياً، فهل اللفظ موضوع لهذا الجامع أو الأعمّ منه؟ و ممّا ذكرنا. من أنّ محطّ البحث هو المفهوم التصوري. يُدفع ما ربّما يتوهم: أنّ الوضع للمتلبس بالمبدأ ينافي عدم التلبس به في الخارج، خصوصاً إذا كان التلبس ممتنعاً كالمعدوم والممتنع، للزوم انقلاب العدم و الامتناع إلى الوجود و الإمكان. و ذلك لأنّ التالي إنّما يلزم. على إشكال فيه. لو كان المعدوم. مثلاً. وضع لمعنى تصديقيّ هو كون الشيء ثابتاً له العدم، و معه يلزم الإشكال و لو مع الوضع للأعمّ أيضاً، و سيأتي «1» أنّ

مفاهيم المشتقات ليست بمعنى «شيء ثبت له كذا»، حتّى يقال: إنّ ثبوت شيء لشيء فرع ثبوت المثبت له. و على هذا لا نحتاج إلى التشبّث بأن الكون الرابط لا ينافي الامتناع الخارجي للمحمول، فإنّ الإشكال لا يُدفع بما ذكر، لأنّ الكون الرابط و إن كان لا ينافي كون المحمول عدماً أو ممتنعاً - على تأمل فيه - لكن لا يمكن تحقيقه إذا كان الموضوع معدوماً أو ممتنعاً كما فيما نحن فيه، ففي مثل: «زيد معدوم» و «شريك الباري ممتنع» لا يمكن تحقّق الكون الرابط، و هذه القضايا، في قوّة المحصّلات من القضايا السالبة.» مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج1، ص: 210 تا 212.